اندیشیدن با پتک

«تمایز» و داوری درباره زیبایی

ناصر فکوهی

■ «تمایز» را در میان آثار بوردیو باید بدون شک یکی از مهم‌ترین آنها و در آثار کلاسیک جامعه‌شناسی یکی از چند اثر برجسته تاریخ این علم به شمار آورد. اگر خواسته باشیم چند اثر دیگر را در مقایسه با «تمایز»، چه از لحاظ محتوا و چه از لحاظ تاثیرگذاری تاریخی در حوزه تخصصی جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی مطرح کنیم، نخستین عناوینی که به یاد می‌آیند دو اثر تعیین‌کننده است: «صورت‌های ابتدایی حیات دینی» جامعه‌شناس فرانسوی امیل دورکیم و «روح سرمایه‌داری و اخلاق پروتستان» جامعه‌شناس آلمانی ماکس وبر. این داوری هرچند از زمان انتشار کتاب در سال ۱۹۷۹ حدود ۳۰ سال و از زمان درگذشت مولف آن کمتر از ۱۰ سال بیشتر نمی‌گذرد، با اجماعی نسبتا بزرگ در میان جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان جهان روبه‌روست.

با توجه به این امر می‌توان با مشروعیت این پرسش را مطرح کرد که چه چیزی «تمایز» را از سایر آثار هم‌رده آن متمایز می‌کند؟ پاسخی که می‌توان به صورتی متناقض به این پرسش داد، آن است که این امر بی‌شک در خود مفهوم «تمایز» قرار ندارد. در واقع، اگر به تاریخ رویکردهای علوم اجتماعی نسبت به این مفهوم بنگریم، می‌بینیم که این انسان‌شناسان بودند که پیش از دیگران و تقریبا هم‌زمان با نخستین ورود خود به جوامع موسوم به «ابتدایی» مفهوم تمایز را از قرن نوزدهم مطرح کردند. مشاهدات میدانی که حتی پیش از ورود انسان‌شناسان به میدان به وسیله مبلغان مذهبی و جهانگردان انجام شده بود، به خوبی نشان می‌دادند نظام‌های اجتماعی مبتنی بر کاست، ردهها و گروه‌بندی‌ها و اقشار اجتماعی به خصوص در این جوامع، به شدت به وسیله نظام‌های نمادین شکلی از یکدیگر تمایز می‌یابند: یک رییس قبیله به صورت کاملا مشخصی لباس می‌پوشید و ظاهر خود را آرایش می‌کرد؛ و در هند واژه کاست در واقع ترجمانی اروپایی بود که باید جایگزین واژه «ورنه» به معنی رنگ می‌شد و رنگ اشاره به رنگ جامگان گروه‌های اجتماعی کاملا تفکیک‌شده‌ای داشت که هر کدام کارهایی خاص خود را داشتند و تنها درون خود ازدواج می‌کردند.

بعدها در نظام‌های اروپایی نیز موضوع تمایز از طریق نظام‌های ظاهری، پوشش، آرایش، سبک زندگی و تحت تاثیر مکتب مطالعات فرهنگی بیرمنگام از یک سو و نظرات گافمنی و لوفبوری از سوی دیگر از دهه ۱۹۶۰، به مثابه نظام‌هایی برای تمایز اجتماعی میان اقشار و کنشگران جوامع مدرن نیز مطرح شد و مورد تحلیل قرار گرفتند.

بنابراین آنچه می‌توان در کتاب بوردیو بیش از مفهوم «تمایز» بر آن تاکید کرد، مفهوم «امر زیبا» یا به‌طور مشخص‌تر چگونگی برساختن اجتماعی مفهوم زیبایی یا مفهوم «ذوق و سلیقه» است. بوردیو در حقیقت به دنبال آن است که همچون دورکیم – در موضوعی به حساسیت و به ظاهر شخصی بودن «خودکشی» - ریشه‌ها و شکل‌گیری اجتماعی هنر را نشان دهد و در این کار به کالبدشکافی مفهوم «ذوق» به‌طور عام در رفتارهایی که به سبک زندگی ربط پیدا می‌کنند (از لباس و آرایش گرفته، تا انتخاب غذا و غیره) و ذوق هنری یا تعیین آنچه باید «زیبا» قلمدادش کرد، پرداخت.

در این میان نوک تیز حمله بوردیو به زیباشناسی کانتی است و همان‌گونه که در موخره کتاب آمده، بر آن است نشان دهد چگونه فلسفه زیباشناختی بر آن است «اصالت هنری» را به گونه‌ای در برابر نوعی «بدوی‌گرایی حسی یا طبیعی» قرار دهد: در نگاه درک زیباشناسانه از هنر، چیزی «زیبا» است که بتواند از دایره «حسی» فراتر رفته بنابراین «سهل» به دست نیاید. به عبارت دیگر، «زیبایی» در «کمیابی» و در عدم توانایی به «دستیابی» به شیء‌ای زیبا تعریف می‌شود. بنابراین هرچه شیء‌ای بیشتر، در دسترس‌تر و فراوان‌تر باشد، بیشتر ارزش «زیباشناسانه» خود را از دست می‌دهد. به این‌ترتیب است که اشرافیت اجتماعی، تابلوی پرتره رنگ روغن را در بالاترین نقطه سلسله‌مراتبی قرار می‌دهد که در پایین‌ترین رده آن، عکاسی روزنامه‌ای را می‌نشاند یا «نیبه لونگن‌ها»ی واگنر را در اوجی قرار می‌دهد که «چهار فصل» ویوالدی در پایین‌ترین رده آن قرار دارد.

ارزش کار بوردیو در این کتاب در آن است که می‌تواند با واکاوی دقیق پدیده هنری، نشان دهد که چگونه خود این پدیده و همچنین پدیدآورندگان و مصرف‌کنندگان و مبادله‌کنندگان و بازار مبادله و سیر اجتماعی آن، همگی برساخته‌هایی اجتماعی هستند که می‌توان به همین صورت نیز آنها را تحلیل کرد و از خلال «پدیده» به تحلیل اجتماعی جامعه پرداخت. از این رو، روش‌شناسی بوردیو در «تمایز» که ترکیبی از روش‌های کمی و کیفی برای انجام این عمل به کار برده است، درسی عمیق در جامعه‌شناسی است که چگونه با پدیده‌هایی پیچیده روبه‌رو شویم و آنها را تحلیل کنیم.

با وجود این، بحثی که برجا می‌ماند آن است که هرچند «تمایز» در پرسمان و پارادایم جامعه‌شناسی بوردیویی یعنی با توجه به مفهوم «میدان» و رابطه دو نوعی سرمایه فرهنگی و سرمایه اقتصادی در آن کاملا منسجم است، اما بسیاری از ابعاد تحلیل هنر، از جمله ابعاد روان‌شناختی، تاریخی، مناسکی، حسی و غیره در کار مورد توجه قرار نمی‌گیرد؛ و امروز با توجه به روند عمومی علوم اجتماعی به چندوجهی و بین‌رشته‌ای دیدن پدیده‌ها، جای این پرسش هست که این تحلیل از پدیده هنری و امر زیبا، آیا می‌تواند تحلیلی جامع و مانع تلقی شود؟ پاسخ بوردیو که به‌ویژه در موخره کتاب آمده و خود وی پیشنهاد می‌کند، خوانندگان مطالعه را با این موخره شروع کنند، آن است که مساله او شالوده‌زدایی از نظریه کانتی زیباشناختی بوده که در این شکی نیست.

علیرضا جاوید: تمایز عنوان کتابی است که در آن پی‌یر بوردیو کوشیده‌است احکام زیباشناسی را با موقعیت‌های موجود در فضای اجتماعی مرتبط کند و از مهم‌ترین آثار او به شمار می‌آید. این کتاب چندی پیش با برگردان موفق حسن چاوشیان ازسوی نشر ثالث روانه بازار شد. آنچه درپی می‌آید گفت‌وگویی است با مترجم این کتاب.

■■■

عکس: 1x.com

گفت‌وگو با حسن چاوشیان درباره کتاب «تمایز»

جامعه‌شناسی ذوق

◣ پی‌یر بوردیو به گواه آثارش متفکری با لایه‌های مختلفی ذهنی است که ورود به آن نیازمند مقدمات است. به این منظور پیش از آغاز گفت‌وگو بفرمایید که بوردیو متاثر از چه اندیشمندان و نحله‌های فکری بود؟

بوردیو همیشه روشنفکری خلاف جریان بود که سعی داشت همرنگ جماعت نباشد. نخستین واکنش منفی او در ایام جوانی به پدیدارشناسی اصالت وجودی ژان‌پل سارتر بود که در آن روزها فلسفی مدروز محسوب می‌شد. در آن زمان بوردیو با ساخت‌گرایی لوی‌استروس و عینی‌گرایی آن همدلی بیشتری داشت تا با ذهنی‌گرایی پدیدارشناسی. اما جدل با ساخت‌گرایی طرف دیگر اندیشه بوردیو است. او در مطالعاتی که روی خانه‌های کابیله‌ای در الجزایر داشت، پی‌برده بود رفتار و عمل مردم با قواعدی که در تحلیل‌های ساخت‌گرایانه صورت‌بندی می‌شود تفاوت دارد؛ و همین برداشت او را به فراتر رفتن از ساخت‌گرایی ترغیب کرد. ریشه‌های تلاش همیشگی بوردیو برای غلبه بر تضاد بیهوده میان فرد و جامعه یا ذهن‌گرایی و عینی‌گرایی را باید در همین واکنش او به سارتر و لوی-استروس جست‌وجو کرد. برای غلبه بر همین نقص بنیادی علوم اجتماعی است که مفاهیمی مانند ریختار، میدان و استراتژی را در تحلیل کنش به کار گرفته است. ماکس، وبر و دورکیم نیز در شکل‌گیری جامعه‌شناسی بوردیو سهم مهمی دارند. او از مارکس و خصوصا «تزهایی درباره فوئرباخ» توجه و تاکید بر عمل را اقتباس می‌کند؛ از وبر علاقه به «سبک زندگی» و «منزلت» و امتداد یافتن مدل‌های بازار در حوزه‌های تحلیلی دیگر؛ و از دورکیم و مارسل موس علاقه به «طبقه‌بندی‌های اجتماعی» را در برمی‌گیرد. البته نباید تاثیر ویتگنشتاین و بصیرت‌های او درباره نقش «زبان» در تاسیس دنیای اجتماعی و نیز اروینگ گافمن و مفهوم «بازی کردن» و استراتژی‌پردازی او را نیز نادیده گرفت. خود بوردیو رویکردش را «ساختارگرایی تکوینی» نامیده است یعنی تلاش برای فهم چگونگی پیوند تفکیک‌ناپذیر میان واقعیت اجتماعی عینی و فرافردی یا به عبارت دیگر ساختارهای اجتماعی نهادی و فرهنگی و دنیاهای درونی و «ذهنی» افراد کنشگر، به نحوی که هریک جنبه‌ای از دیگری است.

◣ یکی از انتقاداتی که متفکران «تاریخ فلسفه» و نیز «تاریخ اندیشه» به جامعه‌شناسی دارند، خطر بیش از حد «نظری شدن» و نیز بیش از حد «تجربی شدن» است. کتاب «تمایز» به شدت وابسته به این دو امر است. اما نکته مهم گریز هوشمندانه بوردیو از این گذرگاه و تلفیق دقیق این دو بعد تحلیلی است. از منظر شما بوردیو چگونه توانست به این مهم دست یابد؟

بگذارید با جمله کوتاه و مشهوری از بوردیو آغاز کنم: «نظریه بدون پژوهش توخالی است و پژوهش بدون نظریه نابیناست.» در تتبعات اصیل علمی نمی‌توان شکافی میان نظریه و پژوهش یافت. نظریه باید در خدمت فهم و تبیین واقعیت تجربی باشد. سنت مطالعات جامعه‌شناختی بزرگانی چون ماکس وبر، امیل دورکیم و مارسل موس که بوردیو خود را وامدار آنها می‌داند، همین امتزاج نظریه و پژوهش را تایید می‌کند. هرگونه زیاده‌روی که منجر به متورم شدن بیش از حد نظریه (مانند کارهای پارسونز) یا پژوهش (مثل جریان غالب پژوهش‌های آماری) شود، نمی‌تواند دستاوردهای شایانی برای پیشبرد شناخت علمی داشته باشد. بوردیو بی‌شک از نظریه‌پردازان طراز اول جامعه‌شناسی معاصر است و از سویی ریاست مرکز تحقیقات اروپایی را بر عهده داشت. از این‌رو مستقیما درگیر پروژه‌های پژوهشی متعددی بود. در نتیجه در هر دو حیطه، نظریه و پژوهش، چیره‌دست و مجرب بود. اما در میان آثار بوردیو «تمایز» از جهت رعایت تناسب میان این دو بعد و عمق بخشیدن به هر دو، یک استثنا محسوب می‌شود. در مقابل آثاری همچون «نظریه‌ای در باب کنش» یا «منطق عمل» یا «بازتولید فرهنگی در آموزش و پرورش» بیشتر بار نظری دارند؛ یا «مصایب جهان» که آخرین کار بوردیو است، بیشتر جنبه پژوهشی دارد. اما «تمایز» مشروح‌ترین بیان نظریه جامعه‌شناختی بوردیو است که به کمک دو پیمایش مفصل و انبوهی از اطلاعات مأخوذ از اسناد و مدارک گوناگون و نیز مصاحبه‌های عمقی، به تحلیل فرهنگ طبقات اجتماعی فرانسه می‌پردازد. بنابراین این کتاب مملو از مثال‌های روشن درباره زوایای گوناگون نظریه بوردیو است که می‌تواند به فهم هرچه درست‌تر و دقیق‌تر نظریه او کمک کند.

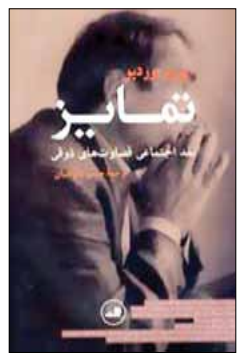

◣ در کتاب «تمایز» نکته اصلی مفهوم «امر زیبا» است. بوردیو «امر زیبا» را سلیقه ناب می‌داند و آن را در تقابل با «ذوق» که سلیقه عامه است، قرار می‌دهد. سوال مشخص من این است که چه معیاری به نویسنده/پژوهشگر این اجازه را می‌دهد که مثلا یک تابلو را شاهکار بنامد و تابلویی دیگر را سخیف؟ مرز بین زشت و زیبا در نقد اجتماعی جامعه‌شناختی کجاست؟

جامعه‌شناسی، به‌مثابه یک علم تجربی، هرگز نمی‌تواند درباره زشت و زیبا، خوب و بد و باید و نباید قضاوت کند. این مطلب را دورکیم با جدا کردن احکام واقعی از احکام ارزشی، ماکس وبر با تمایز گذاشتن بین گزاره‌های «هست» و «باید» و در روزگار فعلی لیوتار با متفاوت دانستن گزاره‌های «توصیفی» از گزاره‌های «تجویزی» بیان کرده‌اند. بوردیو نیز درباره زشت و زیبا قضاوت نمی‌کند، بلکه کار او تحلیل خاستگاه اجتماعی قضاوت درباره زشت و زیباست، بدون اینکه بخواهد درباره برحق یا ناحق بودن محتوای این قضاوت‌ها، براساس شواهد تجربی، حکمی بدهد.

◣ یکی از رویکردهای انتقادی به بوردیو در کتاب «تمایز»، عدم توجه او به بعد روانکاوانه در تحلیل تولید و مصرف فرهنگی است، چراکه او در این بررسی ترجیح‌های زیبایی‌شناختی گروه‌های مختلف جامعه (به‌ویژه طبقات و جناح‌های درون آنها) را حسب عوامل ثابت ساختاری به‌ویژه ساختار ذهنی (عادت‌واره یا به تعبیر شما ریختار) عرضه و تقسیم‌بندی می‌کند و حتی آنجا که معتقد است آدم‌ها از طریق کاربردها و دلالت‌های عملی، ذایقه چیزها را طبقه‌بندی کرده و در این فرآیند خود را نیز طبقه‌بندی می‌کنند، نیازمند تحلیلی بینارشته‌ای است یعنی نخست تحلیل صاعقه‌های روانی در پذیرش یا رد کالای فرهنگی و سپس تحلیل نهادی و ساختاری آن.

این انتقاد از دو جهت وارد نیست: اول اینکه در تحلیل‌های جامعه‌شناختی لزومی ندارد به ابعاد روانکاوانه هم توجه شود. همان‌طور که در تحلیل روانکاوی به ابعاد جامعه‌شناختی توجه نمی‌کنند. دوم اینکه «تمایز» کاملا خالی روانکاوی نیست و بوردیو در چند جای کتاب درباره فرآیندهای اولیه درک لذت و رابطه آن با التذاد هنری ناب، سخن می‌گوید؛ و اصولا مفهوم «ریختار» که رکن اصلی نظریه بوردیو است، در جریان همین فرآیندهای اولیه و تقابل اصل لذت و اصل واقعیت شکل می‌گیرد.

◣ یکی از مشکلات اصلی که هر علاقه‌مندی در مواجهه با اندیشه بوردیو به آن پی خواهد برد، عدم شناخت خط فکری اوست. البته شیوه برخورد او با پدیده‌ها ساختاری است و از این منظر به تبیین امور می‌پردازد. اما ابهام و بهتر است بگوییم زبان متغیری که بوردیو در کتاب‌هایش دارد، از او متفکری در «مِه» ساخته است. همین امر موجب تفسیر و تعبیرات مختلفی از آرای او شده است تا آنجا که عده‌ای قایل به وجود «سبک» نوشتاری/تحلیل خاصی برای او هستند؛ و بر این باورند که اگر مثلا در حوزه ترجمه کتاب‌هایش این نکته رعایت نشود، مفاهیم او به درستی منتقل نمی‌شوند. شما به‌عنوان مترجم کتاب «تمایز» که دارای لایه‌های مختلف متنی است، آیا قایل به وجود «سبک» خاصی در نزد بوردیو هستید؟ و اگر چنین است، چه تلاشی کردید تا بتوانید زبان و مفاهیم بوردیو را در ترجمه رعایت و آن را به زبان فارسی برگردانید؟

موافق نیستم که بوردیو اندیشمندی در «مِه» است یا اندیشه‌های او دچار «ابهام» است. نظریه اجتماعی او واضح و صریح است. البته زبان او ممکن است برای خوانندگان عمومی دشوار باشد ولی برخلاف نظر کسانی که معتقدند اندیشه‌های بوردیو غامض یا دور از دسترس‌اند، به نظر من (و براساس تجربه‌های شخصی با دانشجویان) کسانی که با مباحث نظری جامعه‌شناسی آشنایی دارند، برای فهم بوردیو مشکل خاصی ندارند (نه بیش از سایر نظریه‌پردازان). به عقیده من در دسترس نبودن متون اصلی بوردیو به زبان فارسی، به تصور وجود این ابهام و غموض دامن زده است. سبک نگارش بوردیو در همه آثارش آمیزه‌ای از گزارش‌های دقیق و مستند علمی از یک‌سو و جدل‌های فکری و سیاسی از سوی دیگر است. بوردیو در مقام دانشمند جامعه‌شناس و بوردیو در مقام روشنفکر منتقد، همه‌جا توأمان حضور دارد. بنابراین زبان دقیق و پروسواس گزارش‌های مستند علمی با زبان پرنیش و کنایه جدل‌های سیاسی‌اش، همیشه درهم می‌آمیزد. هر یک از آثار بوردیو را که بخوانید، همین دو «لحن» را می‌یابید. متن انگلیسی «تمایز» را نخستین‌بار در سال ۱۳۷۸ (۱۲ سال پیش) دیدم. می‌دانید که شخص بوردیو صحت و دقت ترجمه انگلیسی «تمایز» را رسما تایید و حتی از مترجم انگلیسی به دلیل موفقیت در برگرداندن درست سبک نگارش بوردیو، تشکر کرده است (یادداشت‌های مقدمه «تمایز» را ببینید). بنابراین خیالم راحت بود که ترجمه انگلیسی روایت درستی از متن اصلی فرانسوی است. به مدت ۱۰ سال بیش از ۹-۸ بار کتاب را به مناسبت‌های مختلف خوانده و قطعاتی از آن را نیز ترجمه کرده بودم. وقتی در سال ۱۳۸۶ قرار شد کتاب را برای نشر ثالث ترجمه کنم، کاملا با زبان آن مانوس بودم و آزمون‌های اولیه برای پیدا کردن «لحن» مناسب ترجمه کتاب را پشت‌سر گذاشته بودم. اکنون آسوده‌خاطرم که تا حدودی توانسته‌ام همان دو لحن یادشده را در ترجمه فارسی نیز درآورم. البته معتقدم هیچ ترجمه‌ای ختم کلام نیست و صدالبته، جای اصلاح و تجدیدنظر در پرتو انتقادهای سازنده (نه غرض‌ورزی‌های غیرحرفه‌ای که بیشتر حاصل حاشیه و خودنمایی است تا بینش علمی) است.

تمایز و مشروعیت

عباس کاظمی

نوشتن درباره کتاب «تمایز»، سهل و ممتنع است چراکه هرچند درباره آن بسیار سخن گفته شده اما از هر زبان نامکرر بوده است. بدون شک، «تمایز» یکی از پرارجاع‌ترین کتاب‌ها در حوزه جامعه‌شناسی فرهنگی بوده و شاید به همین دلیل از سوی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی یکی از ۱۰ اثر مهم این عرصه در قرن بیستم شناخته شده است. ویژگی کار جامعه‌شناختی بوردیو این است که به قلمروها و حوزه‌هایی توجه کرده (ذایقه‌های مادی و عادات فیزیکی و غیره) که عمدتا خارج از حوزه مطالعه جامعه‌شناسی متعارف بوده است.

محتوای کتاب بر دو پیمایش مبتنی است؛ اولی پیمایشی در ۱۹۶۳ و دیگری، ۱۹۶۷ و ۱۹۶۸ که هر دو اینها بیشتر بر شهر پاریس متمرکز بوده‌اند. وی به خوبی توانسته است با داده‌های تجربی به نظریه‌پردازی و ارایه الگویی عام برای جامعه دست یابد که یادآور تلاش دورکیم است در باب کشف قانومندی جوامع. از سوی دیگر بوردیو در این اثر به ما نشان می‌دهد که چگونه از تحلیل‌های صرف روابط معناداری آماری دست برداریم و به جای پیچیده‌تر کردن آزمون‌های آماری به پیچیده‌تر کردن سطح تحلیل‌های نظری خود تمرکز کنیم. ما در این کتاب مشاهده می‌کنیم که چگونه بوردیو با داده‌های توصیفی و ساده، تحلیل‌ها و استنباط‌های نظری پیچیده و جذابی ارایه می‌دهد. هرچند نویسنده در مقدمه ترجمه انگلیسی کتاب نگرانی خود را از فرانسوی بودن حال و هوای آن بیان کرده اما این نگرانی باعث از بین رفتن رنگ و بوی فرانسوی آن نشده است. با این حال، بوردیو که آرزوی بزرگ‌تری در سر می‌پروراند، معتقد است مدل روابط میان «جهان شرایط اقتصادی و اجتماعی» و «جهان سبک‌های زندگی» برای همه جوامع اعتبار دارد. (ص ۱۶)

اکنون اگر بخواهیم به برخی از ایده‌های اصلی وی در کتاب اشاره کنیم بهترین کار این است که از عنوان کتاب کمک بخواهیم. هرچند مساله «تمایز» نقطه عزیمت نویسنده به شمار می‌رود اما همه چیز به همین کلمه ختم نمی‌شود، چراکه مساله اصلی این است که چگونه این تمایز با نوعی مشروعیت همراه می‌شود. بنابراین، آنچه کتاب را یکه ساخته، نمایش این نکته است که چگونه هنر و مصرف فرهنگی در خدمت مشروعیت دادن به تفاوت‌های اجتماعی درآمده است. (ص ۳۱)

اما باید بدانیم این سوال چرا برای پیشینیان بوردیو از جمله مارکس مطرح نبود. مارکس مساله نابرابری و مشروعیت را برحسب شیوه‌های تولید درک می‌کرد اما بوردیو در جامعه‌ای زندگی می‌کرد که توسط بسیاری، جامعه مصرفی و پساصنعتی نام گرفته بود. در چنین جامعه‌ای با رشد طبقه متوسط و تغییر الگوهای مصرف، فهم جامعه و تمایز در آن با کمک الگوهای منزلتی، بهتر ممکن می‌شده است. اینجاست که مفهوم طبقه نیز قدرت تحلیلی گذشته خود را از دست می‌دهد و در پرتو مفاهیمی چون سرمایه‌های فرهنگی و اجتماعی و غیره به حاشیه می‌رود. این از اولین تفاوت‌هایی است که مواجهه متفاوت سنت جامعه‌شناسی فرهنگی بوردیویی و سنت مطالعات فرهنگی با مفهوم طبقه را نشان می‌دهد. به یاد آوریم که مفهوم طبقه برای نسل اول مکتب بیرمنگام هنوز جایگاهی ویژه داشت. پس از آن مکتب بیرمنگام در مرکززدایی کردن از مفهوم طبقه راهی متفاوت از راهی را که بوردیو رفته بود، پیشه کرد. همان‌طور که مکروبی در کتاب «کاربردهای مطالعات فرهنگی» (۲۰۰۵) اشاره می‌کند، بوردیو همواره از تحلیل متنی که بیشتر به ساختارگرایی و نشانه‌شناسی نزدیک بوده فاصله داشته است. در عوض، در نظریه بوردیو «میدان» نقش مهمی ایفا می‌کرد. حتی وی فکر می‌کرد طبقات در نتیجه قدرت میدان‌ها فهم‌پذیر می‌شوند.

با این حال، کتاب رنگ و بوی «وبری- مارکسی» دارد. بحث با این سوال آغاز می‌شود که چه ارتباطی میان کردارهای فرهنگی افراد با خاستگاه اجتماعی آنها وجود دارد؟ میانجی مهم میان این دو نیز که مورد نظر نویسنده قرار می‌گیرد آموزش رسمی است. نقطه آغاز مدل سبک‌های زندگی طبقاتی از نظر بوردیو، نقشه سلیقه‌ها و ترجیحات افراد با تحصیلات و طبقه اجتماعی‌شان است (جنکیز، ۱۳۸۵: ۲۱۱). بوردیو در کتاب «تمایز»، مدل قشربندی اجتماعی وبر را از نو مفهوم‌پردازی می‌کند، به‌خصوص به ارتباط میان طبقه و منزلت متمرکز می‌شود و در عین حال از یک حس ذوقی طبقه مسلط نیز نام می‌برد که طبقات پایین با آن مواجه می‌شوند. اگر سبک‌های زندگی را درست تشخیص دهیم، از نظر بوردیو می‌توان شیوه‌های تعاملات درون سبک‌های مختلف زندگی را کشف کرد (مثلا تعاملاتی چون ازدواج که به شکل درون‌گروهی درون سبک‌های زندگی انجام می‌شود). بحث سرمایه‌های اقتصادی و فرهنگی و شیوه‌های تبدیل آن نیز در همین‌جا مطرح می‌شود. براساس الگوی بوردیو می‌شود نشان داد که چه تعداد «حوزه ترجیحات» وجود دارد.

بوردیو، رابطه‌ای از نوع قرابت‌های انتخابی، میان طبقه‌بندی محصولات فرهنگی و طبقه‌بندی مصرف‌کنندگان برقرار می‌کند. این نظامی از تفاوت‌ها را میان طبقات می‌سازد یعنی همان چیزی که بوردیو آن را تمایز می‌نامد. او می‌گوید رابطه میان طبقه‌بندی محصولات و طبقه‌بندی مصرف‌کنندگان را می‌شود با الگوی قرابت انتخابی وبر فهم کرد.

اما پروژه اصلی‌ای که بوردیو دنبال می‌کند این است که ساختار عینی دنیای اجتماعی فعلی افراد چگونه کردارهای آنها را تعیین می‌کند و چگونه این کردارها ساختارهای موجود را بازتولید می‌کنند. به عبارت دیگر طبقات زیر سلطه به میدان رقابتی وارد می‌شوند که از پیش بازنده آن هستند. از آنجا که در تمایز بوردیو سخن بر سر معانی اجتماعی است، مفهوم بازتولید اهمیت می‌یابد. در اینجا مبارزه بر سر معناست. بنابراین معنای دنیای اجتماعی جنبه‌ای از مبارزه اجتماعی است. این همان بازتولید فرهنگی است که بوردیو آن را خشونت نمادین هم می‌نامد، چراکه نظم حاکم از این طریق بازتولید می‌شود و مشروعیت خود را تضمین می‌کند.

با وجود بزرگی و عظمت کار بوردیو، انتقاداتی جدی هم به کار او وارد است. جنکینز (۱۳۸۵) معتقد است بوردیو نتوانسته است در «تمایز»، رابطه یا مشکل میان طبقه و سبک زندگی را حل کند. در بسیاری موارد شاخص‌های سبک زندگی همان شاخص‌های طبقه هستند. نقد دوم به این برمی‌گردد که وی طبقه کارگر را فاقد خصیصه ذوقی دانسته است. این نکته تفاوت دیگر بوردیو را با سنت مطالعات فرهنگی نشان می‌دهد و در عوض مشابهت‌هایی با مکتب فرانکفورت را آشکار می‌کند. برخی (دالوز، ۲۰۰۷) نیز معتقدند با وجود تاثیرپذیری یا مشابهت‌های ایده بوردیو با بحث‌های وبلن هیچ ارجاعی به او در کتاب یافت نمی‌شود. اما به نظر من، مهم‌ترین انتقاد به نقدی برمی‌گردد که مکروبی اشاره کرده است. به نظر او مشکل عمده نظریات بوردیو در این است که امکان کمی برای تغییرات اجتماعی رادیکال در آنها وجود دارد.

اما فارغ از این انتقادات کلی با نگاهی به جامعه ایران می‌توان این سوال را طرح کرد که تا چه اندازه تمایز به خودی خود امری مربوط به فرهنگ فرانسوی است؟ در جوامعی چون ایران که مدرنیته نه با تمایز بلکه با اختلاط کار خود را پیش می‌برد، تا چه اندازه تمایز می‌تواند به‌عنوان برنامه‌ای تحقیقاتی راهگشا باشد؟ و این همان پرسشی است که در مواجهه با این کتاب و الگوی تحقیقاتی پیشنهادی آن برای محققان اجتماعی در ایران به وجود خواهد آمد. می‌توان به اشاره گفت آن ایده‌ای که بوردیو باید به‌عنوان الگویی عام برای جوامع شناسایی کند نه تمایز بلکه اختلاط و همه‌چیزخواری است. شاید فرانسه و تمایزهای موجود در نظام اجتماعی آن نه یک قاعده که یک استثنا باشد. در واقع غالب جوامع از جمله جوامعی چون ایران، به «همه‌چیزخواری» نزدیکترند تا تمایز.

نکته آخر به شیوه کاربرد بوردیو در ایران برمی‌گردد. در سال‌های اخیر در ایران، مفاهیم بوردیویی زیاد به کار گرفته شده است بدون آنکه به تفاوت میان این دو نوع جامعه توجه شده باشد. از سوی دیگر «تمایز» بوردیو را باید در بستری از جامعه‌شناسی انتقادی بوردیویی فهم کرد. مساله بوردیو نقد گروه‌های مسلط در جامعه است اما در شیوه‌های کاربست نظریه بوردیو در ایران به این نکته توجه نمی‌شود. در عوض ما در ایران همواره با بوردیویی مثله‌شده، تغییریافته و محافظه‌کار روبه‌رو بوده‌ایم. این امید وجود دارد که ترجمه کتاب «تمایز» و خوانده‌شدن مهم‌ترین اثر بوردیو، موجب شود فهم درست‌تری از بوردیو در جامعه ممکن شود. ترجمه کتاب همین‌طور می‌تواند گرایش نوپای جامعه‌شناسی فرهنگی را تقویت کند و دانشجویان علاقه‌مند را براساس روش‌شناسی بوردیویی به پژوهش‌های بدیع‌تر در باب جامعه ایرانی تشویق کند.

نشر و نوشتار

قلم رنجه فرمودید آقای مولف

سید ابوالحسن مختاباد

■ **اول:** تا قبل از توقیف روزنامه روزگار، ستونی هفتگی داشتم در صفحه آخر این روزنامه با عنوان نشر و نوشتار. اگرچه محور مطالب نشر و نوشتار بر مطالب مرتبط با اقتصاد و مدیریت نشر (دولتی و خصوصی) متمرکز بود، اما به ذهنم رسید، با توجه به اخبار و رخدادهایی که از عدم رعایت حقوق مولفان و مصنفان در عرصه نشر ایران رخ می‌دهد، بنای کار را بر این بگذارم که هر هفته یکی از این سارقان فرهنگی و کارشان را به حوزه عمومی بکشانم و در این زمینه داد سخن دهم. بر همین اساس از برخی از ناشران و اهل قلم خواسته بودم که اگر مولف و ناشری چنین بلایی را بر سر آنها آورده‌اند، با مدارک و اسناد مثبته آن را برایم بفرستند تا به تفاریق به این موضوعات بپردازم. با برخی از ناشران باسابقه و پخته این کار هم نشست‌هایی داشتم و آنها نیز اطلاعاتی را در اختیارم قرار دادند اما روزنامه روزگار دولت مستعجل بود. بنابراین به پیشنهاد دوستم آقای سام محمودی سرابی قرار شد هفته‌ای یک ستون در روزهای سه‌شنبه در شرق داشته باشم و مطالبی در این زمینه بنویسم.

دوم: موضوع این یادداشت کتابی است به نام «نام‌آوران فلسفه» تالیف علیرضا داوری-انتشارات دستان. اصل کتاب را هنری توماس و دانالی توماس نوشته‌اند. یک ترجمه از این کتاب در سال‌های دهه ۴۰ توسط استاد عبدالرحیم جعفری و انتشارات امیرکبیر در مجموعه کتاب‌های جیبی با نام مستعار «انوشه سارا» به بازار کتاب عرضه شد و بعد از انقلاب هم (سال ۱۳۶۰ به بعد) که سرنوشت انتشارات امیرکبیر به برزخ می‌افتد، مترجم کتاب (زنده‌یاد احمد شهسا) اثر را به انتشارات ققنوس و آقای حسین‌زادگان (مدیر این انتشاراتی خوش سابقه) می‌سپرد که به گفته خودشان هم به ارشاد و هم به اتحادیه ناشران بابت این دزدی آشکار شکایت برده‌اند. آقای شهسا سال ۱۳۷۹ به دیار باقی می‌شتابند، اما کتاب‌شان تا به امروز ۱۰بار تجدیدچاپ شده است و آن‌گونه که آقای حسین‌زادگان به نگارنده گفت تا چاپ نهم، متن براساس همان متن ترجمه شده سال ۱۳۴۳ بوده است، اما از چاپ دهم (پاییز ۱۳۸۹) ویرایش مختصری بر ترجمه اعمال و رسم‌الخط آن با رسم‌الخط انتشارات ققنوس تطبیق داده شد. تا آنجا که حافظه یاری می‌کند دکتر فریدون بدره‌ای هم تجربه‌ای منتها با نام بزرگان فلسفه از هنری توماس توسط بنگاه ترجمه و نشر کتاب عرضه کرده بود چاپ اول کتاب بدلی (انتشارات دستان) سال ۱۳۸۸ منتشر شد و به نظر می‌رسد ناشر اصلی در همین ایام متوجه چنین سرقت شگفت و اعجاب‌آوری شد. نکته جالب توجه اینکه هر دو این کتاب‌ها در کیفم بود که استاد نجف دریابندری را دیدم. ماجرا را با ایشان در میان گذاشتم و ایشان درحالی که کتاب‌ها را تورق می‌کرد، با اشاره و ابراز تاسف از اینکه دزدی کتاب به مرحله‌ای خطرناک رسیده است، از سرقت یکی از ناشران از کتاب آشپزی‌اش گفت که عمده مطالب کتابش (کتاب مستطاب آشپزی- نشر کارنامه) را در یک مجموعه گنجانده و به چاپ سپرده است. او تعجب کرد چرا مولف متقلب به سراغ موضوعی فلسفی رفته و آن را برای چنین کاری انتخاب کرده است، چون معتقد بود باید سراغ کتابی می‌رفت که اندکی پرفروش بود و از این طریق چیزی به او می‌ماسید.

اما مولف- محترم چه بر سر کتاب آورده است. به جز مقدمه دو ورقی ابتدای کتاب که به قلم مولف است و در پایین درباره‌اش خواهم نوشت، بقیه کتاب کپی کاملی از کتاب ترجمه شده توسط مرحوم شهساست. البته کتاب تقلبی از فصل دوم شروع می‌شود، یعنی بخش مربوط به امپدوکلس (فیلسوف قرن پنجم قبل از میلاد) در کتاب تقلبی نیست و سرقت مولف تقلبی از بخش دوم (سقراط) شروع می‌شود. تنها زحمت (یا همان قلم‌رنجه به قول استاد بهاءالدین خرمشاهی) بخش کردن هر فصل کتاب و آوردن اعدادی از یک تا پنج و شش در میانه‌های کتاب است کاری که از آدم اکابر هم برمی‌آید و نیازی به دانش بیش از مرحله دبستان ندارد. **سوم:** مولف- در مقدمه دو صفحه‌ای خود نوشته است: «مولف با استفاده از منابع و مآخذ معتبر (که در هیچ‌جای کتاب از آن خبری نیست، چراکه نه بخش منابع دارد و نه بخش مآخذ! ؟) کوشیده تا با زبانی ساده و روشن، مفاهیم پیچیده و دشوار مباحث